



فرمود که تا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناپسند و منکر است و در شقاوت است که باقی بماند
 در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که بدین بود فرمود آتم و جوان میشود و خصلت حسن و جود اهل و بد آنکه و عالم این در
 در من من بسیار یاد رکیز و سدا و ترک و فکر در عدم اعتبار هر و سرعت انقضای آن میشود چرا که هر کس
 پیری و جوانی یک نسبت است بلکه جوان نزدیک تر است و هر روز یک شخص از همستان اینکس میرود و در حال
 حال آن فکر نمیدانید بکن بود که من یکا و مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشتم و در بد عفو و تفکر نماید که
 هر ساعت در خواب و بیدار است بکفوفت اخوی و عضوی از اعضای او ضعیف و باطل میشود و هر لحظه جز
 یک رکب با او میسر و مطالعه نماید در هر لحظه و فضیلتی که از رسول و انچه هدای صلوات الله علیه و آله
 بدیده ایم آنظر نماید و جمع حقین قبول کند زیرا که اینان طبیب نفوس خلاقند و مواعظ و حکمی از ایشان
 رسیده و فحشها و ملامت در حق آنها نفوس خلاق و عجاویر و در اول ایشان بند که در جنبانی منقولست اینها
 بر بعضی که جوانی بود از انصار بسیار که بیامد مجلس عبداللہ و عبداللہ او را گریه داشت و فریاد میکرد و
 سوزی میداد که گفتند که تو اینقدر از این جوانی میگری و بدیت بها میرود و چرا میگری و گفتم
 و گفتن در هر حال امید ندهد عبداللہ به برای اعلام اینحال بغیرستان غمت و پنهان شد دید که اخوان آمد
 و یک توبه کند داخل شد و در لحد خوابید و او را بلند کرد که گوی بروی و در دوزخ که داخل این لحد شوم و من
 است و چون گوید که تو را وصعت مباد و خوشی مباد و فریاد که تو بر سر من گریه میفرستی من تو را در مشق میدارم
 پس چون تو را خواهم که در میان من در آمد و ای من سر در زنی که از قبر بیرون آیم و بنمایند و ادبیا و ملا
 در صفها ایستاده باشند از فر عدالت تو که نجات خواهی داد از دست جمعی که بر ایشان ظلم کرده ام
 مرا که مرا خواهد داد و معصیت کرده ام مرا که مرا خواهد کرد و از انش چشم مرا که مرا خواهد داد و معصیت
 کرده ام خداوندی که سزاوار این نبوی که او را معصیت کنم و مگر با او عهد کردم که کناه نکم و از من راستی نگیرد
 و و ناگویم و اقبال این فکر میگفت و میگفت چو از این قبر بیرون آمد عبداللہ او را در بر گرفت
 و دست در گردن او زد و میگوید و نیکو ناسی تو خوب کنها خود را بنشین میکنی و حق کافی و از هم جدا شدند
 و آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بسیار کند مرا که از قبر ها را و اینان نزد خداوند خود در مقام حساب
 دنیا بر ستان شود و فرمود که هر که فر د از این لحد خود جدا کند صاحب مرگ او بگردد است و او را نجات دهد
 و در وصیتی که در حکم او فرمود گفت ای فرزندان اهل دنیا و ها خود را گناه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک بکن و
 که تو را که مرگ و نجات بداد و دنیا را بفریب و در ها و صفای و باطل و منور شوند که ای بنده خدا که از مرگ نجات
 نیاید پس خدایا که از ان پشیمان که شما را و توبه انوار است کنید که بر همه احاطه است اگر میاید شما را میکند
 و اگر میکردید شما را و میاید و او را سایه شما از شقاوت و یک توبه است و مرگ بر پستی بسته است و دنیا را انی شما
 بر هم میچند و غریب تمام شد است پس هرگاه که شوق انسانی با شما مانع کند بسیار یاد کند مرگ را و
 انی را و غریب کند کافیت و رسول و حق بسیار رحمت فرمود و انی را پس بسیار یاد کند مرگ را و غریب کند کافیت و رسول

و فرمود که آن شکسته لذت و عیالک میباشند و خواهشها آفتاب و آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 منقولست که اگر جوانی از مرگ اندر که شما میدانید بداند که کس توبه از انی را بخورد و بداند که مرگ را بداند
 و بداند آنحضرت امیر المؤمنین منقولست که فرمود آتم و جوان میشود و خصلت حسن و جود اهل و بد آنکه و عالم این در
 و فرزندانی و مال و عمل آنرا در نظر او میماند پس نگاه و عیال میکند و میگوید که والله که من بسیار این بودم و
 کوفت تو بخیر بودم و در حرف کردن ترا کمال چه میدید میکنی مرا جواب گوید که گفتن خود را از من بکن پس بجانب فرزندانی
 نماید و گوید که در من بسیار شما را دوست میدارم و حمایت شما میکنم و از برای من چیز را بد و میکند
 که تو را بغیر و بیایم و در خاک پنهان میکنم پس رو بفرمود که و گوید که والله که من خواهم تو را در من و شوی
 و گرات بودی اسد و از این چه میداد میکنی که فریت توام و توبه و چون محسوس میشود با تو ام تا من تو را بخوانم
 عرض کند و اگر دوست خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 که بسیار با تو را بر اینم و کلمات است و فحمت ابدی خوش آمد میسر که تو گفتم میکنی که من عمل حاکم
 توام چون اندیشاید سر و سر و عیال تو دوست است و چون مرگ غافل شد از انی را میاند و قسم
 میدهد از انی را که خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 بر زمین میکنند و بیایند و این است که از انی را که خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 بوق بسیار و من و میکنی که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 گفت میکنی که خدای تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 اندر کس که کاند و در می اندر کس که کاند و در می اندر کس که کاند و در می اندر کس که کاند و در می اندر کس که کاند
 خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 و خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 بنور میاید و کس که از انی را که خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 بنای پس که در من و میکنی که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 قبول و میکنی که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 بایش پس و میاید و بد و مسط میکند و ما را و عیال و کس که از انی را که خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 شوند و از کس که در شقاوت است آمد و میکند که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 قبول انی را که کس که در شقاوت است آمد و میکند که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 میاند و از کس که در شقاوت است آمد و میکند که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 بغیر از من و انی را که کس که در شقاوت است آمد و میکند که کیت خدای تو چیست و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است و کیت تو کیت است
 که خود که چون در حق خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و
 میکند و شما را در شقی شما را شوق خدایا که شکی نیست از او میداند و از هر کس خوشتر است با او خواهد بود و

که این جیست میگوید که این نور علیا در دست که نور اود در دنیا با یکدیگر عبادت میکردند او که بود که او را اینی افتد در زمین
نیایاقی ولد و میگوید که از وقت که نور اود در دست که نور اود در دنیا با یکدیگر عبادت میکردند او که بود که او را اینی افتد در زمین
وجنة الکافرة وما اصبح فيها من الاخرين وكيف لا يخرج وقد عدا الله جل شانه واته
وهم جهنم ولم يعدا الله صا وبعثها ولبغين اوصا وخصات وامور تقطينه واليطلم
خلاصه حقى ثوابا عند الله تعالى فما يزال فيها خنيا حتى تبارقها فاذا اطارها افضى الى
النهضة والكرامة يا باذر ما عند الله على مثل طول التحزن ابرو ونباز بدان مؤمن است وهرست
کافران است وچون مؤمنی صحیح نمکند در دنیا که خود را و غم و بکونه خود را نبیند و حال آنکه خدا اول و عید و مرده است
که در این عالم خواهد شد و وعده نفرموده است که از آن خواهد آمد و نجات خود را بدست در دنیا ملاقات می نماید
و با و می رسد مرضها و در دنیا و معیتها و امری چند که در این عالم بر او عظم بر و گشتند و که حضرت و یاری او می کنند
و در آن مظلوم چون امید ثواب از خدا دارد پس مؤمنی باین جهت همیشه در دنیا خیریت نافر دنیا معاقت
نماید چون از دنیا بیرون رفت می رسد به رحمت و کرامت و نعمت ابرو و مع عبادت از عباد و نهایی خدا
ثواب ندارد و مشد در این بسیار از دوزخ و بد آنکه حق سبحانه و تعالی دنیا را بر ارحمت مؤمن خلق نموده است
و در جزایات بلا و آزاران را بشناسد و برای دانش تحقیق این مقاله و را احوال انبیا و اوصیا و مشرکهای اهل
بیت علیهم السلام کاینست و عجیب معلوم است که هر چه نفس امارتی را اصلاح نمیکند و همواره و ملائم نمیکرد و اند
مانند با اوصیای و موجب زهد در دنیا و توبه بکتاب اقدس از وی میکند و و چنانچه از حضرت صدوق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول فرمود که بر ملا می عظیم ابر عظیم کرامت میفرماید و خدا انبیا و در دست ابرو او را
بدای عظیم نمیکند و اند پس اگر حاضر باشد او را خود خدا رضا و خوشنودی خواهد و اگر سخط اید او را سخط الله خواهد شد
و عبد الله بن جبر از حضرت صدوق علیه السلام پرسید که ایام مؤمن مبتلا میشود و جزو دین است و مشد این مرضها و مود و مقرر
کرده اند ملا را برای مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که خدا همان مؤمنی را گرفته است بر اینکه قولش را قبول کند و خوشش
تقدیر بقضایه و از دشمنی انتقام خواهند شد و چشم خود را فرو نهند و ندانند که مگر نصیحت خود را بر او در دنیا او
خمنیست از انتقام و در حدیث دیگر فرمود که مؤمنی از جهاد خصلت خدا بپایند هم یکدیگر او را از آنکه و شیطانی که
در مقام کراهه که او بدست و منافقی که بر در آن نایه و مؤمنی که خدا او را بر و دین از همه بران و سوار است زیرا که او را
بر او بر نهند و مردم قبول میکنند و بنده بفر از حضرت رسول منقولست که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم
از بنده مؤمنی خود را و او که نمی کند هیچ کس خود را ستر نماید و بنده که ایمانش کاملست او را مبتلا کرد از بعضی عفت
حق مذکور است اگر او را نکند با و بر کراخ و اگر صبر نمود با و مبادات می نماید با ملائکه خود و حضرت صدوق علیه السلام
فرمود که در کتاب حضرت ابرو مؤمنان نم نوشته است که مبتلا یزین مردم مبتلا با خود نهند و بعد از این اوصیاء اینان پس
بر که بعد از این بهتر است مبتلا تر است و مبتلا شود مؤمنی بقدر اعمال بکند پس اگر که ایمانش در دست و علمی صحیح است
بلا نیس شد بد و صعبت زیرا که حق و دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عفت کافر را در دنیا عفت

فقرموده است که در پیش است و علم ضعیف بلا این گشت و بلا نزدیک تر است بمؤمن بر هر کار
از باران نوبت های است و حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم فرمود که اگر مؤمن در قله کوهی
که البته خدای تعالی کسی را بسوی او میفرستد که او را از آن کدنا او را ثواب بدهد و بسند صحیح از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که خدای تعالی در ملک را بسوی زمین میفرستد
در هوای یکبار ملاقات کردند یکی بدیگری گفت بچه مطلب میروی گفت خدای تعالی مرا
فرستاده است بدیاری نیل که یکبار از اعتبار آن ماهی آن بکرده که آن ماهی را با توام و بلام
صیاد آن چنان اندازم که برای او شکار کنند تا آن کافر در دنیا بخت های نزد وی خود ببرند
پس او را بدیگری پرسید که تو را برای چکار فرستاده است گفت مرا بکار عجب تر فرستاده است
یک بند مؤمن که در روزها و روزه میدارد و شبها را عبادت میکند و دعا می خواند و صدای او را
ما صبر و صفت و دیگری برای افطار خود بریار کرده است مرا فرستاده که دیگر او را سر بکون کنم تا آن مؤمن بسبب
ایمانش نهایت برسد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدای تعالی دو تشنه را تا آن تیر بدای و تیر
گردانده است و از نماز منقولست که در حدیث حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی آمد و از بنی
بان حضرت شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که غصه بخلان فرستاده پس بعد از آن ساعتی از آن شخص
پرسیدند که زندان کوفه چگونه است گفت بسیار شد و بدبخت و اهلش به بدبختی بجای گرفتارند
فرمود که تو در زندانی و میخواهی که در راحت و نعمت باشی حکم نمیدانی که دنیا زندان مؤمن است و در دنیا
دیگر فرمود و زمین بنده کان خالص است که هم تخم بزمین میفرستد مگر آنکه از ایشان باور میدارد
و هم بدای میفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بنده را دوست میدارد و او را
و او را فرمودی بر فرودنی و ماو شیعیان جمع و شام و بدایم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که هرگاه خدا بنده را دوست دارد به غوطه میدهد او را در بدای غوطه و او را و بر و فرمودی و نیز و بدای
فرمودی بر چوین دعا میکند خدای تعالی میگوید که ای بنده من قادرم بر آنچه میطلبی و در دینی
تو بفرستی که اگر از بدای تو بفرستم و در دنیا که فقر است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن
شب نمیکند مگر آنکه او را امری عارض نمیشود که باعث اندو او شود و بسبب او نمند که و آگاه شود
و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول را اطعامی دعوت نمود و چون بخانه او درآمدند
مشاهده فرمودند که در غیاب او ای و بواجم کرده و آن عجم افتاد و در میان راه بر میخیزد و بر زمین
نفتاد و شکست بر حضرت از حال عجب نمودند او شخص گفت که از این تخم منبانی عجمی الخدای
که تو را برایت فرستاده است که هرگز نقصی نمی رسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند و
از طعام او تناول فرمودند و گفتند که هر که نقصی باور رسید خدا را در اطعامی شکست و در امری
دینت و بدای که قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد که دنیا سخی او است و بنا

مرتبہ اسد و امجد

وَأَن يَكْبِتَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِقَوْلِكَ
أَن يَكُونَ عَلَيْهِمْ حَافِظٌ مِّنْ
رَّبِّكَ عَلَىٰ كُلِّ مَسْجِدٍ مَّصْرُورٍ
وَأَن يَكْبِتَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِقَوْلِكَ
أَن يَكُونَ عَلَيْهِمْ حَافِظٌ مِّنْ
رَّبِّكَ عَلَىٰ كُلِّ مَسْجِدٍ مَّصْرُورٍ

کرب بنوعها و منازلی که خدای تعالی در آخرت برای او مقدر فرموده اگر تمام دنیا را با او دهند که برای
او نجات و اگر کافران را بدهند و دنیا را بدهند نسبت بان عدلی که در آخرت که برای او مهیا
شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
باجمه اتخودیان و اصحاب باجایهای فانی براساس و سوار شده و راهی میروند و در راه به پیروی
خاک که بر خود پیروی گفت ای فرزندان من بفرستند که دنیا را بدهند و من بهشت کافران
بی براتر این زاهدت سوار می و من با این سخت که تمام حضرت فرمود که اگر جای من در بهشت
مثاله نمایی میدانی که این برای من زندانت که اگر جای خود را به پنی میدانی که این بهشت
تست و اما آنچه جاب نبوی فرمودند که وعید نموده اند که وارد بهشت خواهند شد ایشان
باینست که خدای تعالی میفرماید و ان منک الا و اوردھا کان علی رنک حتما مقضیا نفع
نفع الذین اتقوا و انک الظالمین فیھا حیثا که ترجمه اش بقول اکثر مفسران آنست
که نیت آن شما آدمیان مکر و آبرو ختم میشود و ابرو و مردمان بجهنم میروند و کافران و فحش و
لازم هست و حکم کرده شده است بران وعید است که البته واقع خواهد شد پس نجات
میدهم بر یکباران را و بسکندیم هم کاران و دانش و دجال که برافروخته اند و کافران باشند از شدت و هول ان بدانند
خلافت که در و در آنجا بنی و دولت با آنکه در و در جنت حاضرند یا بر روی آن که درند و بعضی را اعتقاد اینست
که در و در جنت دولت و نور که از نور و کافران و اهل جنت خواهند و لیکن بر روی سواد است خواهد بود و بان
ضرر خواهد رسانید چنانچه مفسران از جاب نبوی علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در و در جنت دولت
و مع بر و در جنت مانند مکر که در و در جنت و لیکن در و در جنت بر و در جنت بر و در جنت علیه السلام
بود و بعد از ان مؤمنان را بر و در جنت و کافران را بکند اند و بعضی گفته اند که مراد از و در جنت آنست که بر کافران جنت
حاضر شوند و این مضمون بسند مستر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که بنشینوی از عرب
که میگوید که در جنت فلان شدیم یعنی بر کافران رسیدیم نه که داخلان شدیم و بعضی گفته اند که مراد از و در جنت
گذشتن بر جنت است که بر روی جنت و آنچه حضرت فرموده اند که وعید بهشت و جنت ان را نکرده اند
بنابر اینست که در این آیه متقیان را وعید نجات فرموده است و هر مؤمنی جرم نتوان کرد که از متقیان است
و اگر مفسران متقیان را تعبیر کرده اند بمتقیان از کفر و الله اعلم با ما از این امر من العالما لا یبیکه
تحقق ان یکون اونی عالم لا یفعله لان تعالی عز وجل نعت العلماء فقال ان الذین اتقوا
من قبله اذ ابتلی اهلهم غیرون للادفات یجذل و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا

در بیان معنی دنیا است بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود کم فائز ان هستند و بسیار است
که امیر خود دنیا نام میکنند و انها را مذمت دنیا میکنند و باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بان دنیا نام میکنند
تحقیق معنی دنیا مذمت است ان در شرح واقع شده است باید بداند که تافان و باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بان دنیا نام میکنند
معنی دنیا چنان معنی فهمیده اند انفا خطاست اول صیاد دنیا را ندانند و در این فناء است و دنیا
که در دنیا کافی در این فناء باشد یا اینکه این را باید و دشمن و است بلکه از دنیا دوری و ترک کردن و طلب و نمودن
خوب نیست و مذمت است و کفران نعمت الهیست بلکه ان چه مذمت است اینست که از دنیا دوری و ترک کردن و طلب و نمودن
برای امور باطل خواهد بود یا بلکه اعتماد بسیار بر این دنیا که دانسته با و از این دنیا دوری و ترک کردن و طلب و نمودن
کند و بسبب ان اعمال صالحه را فراموش و بنایان انرا در و عبادت با عا ابد نماید با سزای انکه در توبه خوام
کلیه کارهای دنیوی را در پیش گیرد و احوال بسیار جمع نماید و مسکن و فیعه و استیلا بسیار برای خود تحصیل
نماید بسبب اعتمادی که بشیلات شیطان بر عجز و نقص خود دارد و بسبب این امر امور دنیوی که بکار آخرت
صیاده شافل شود پس در عجز و نقص تحصیل این امور نماید برای استماع دنیا و اندک کمال هست و دانسته باشد
بسبب تعلقی که بان راه و ال و استیلا خود بهم رسانند و در دنیا کافی و دنیا را باین خواهد که انرا اینها متع
شود یا انرا فلا کون خود در ان خدا باین صحبت نزدیکی ایا نماید و تو که جهل کنی یا ترک طاعت و عبادت کند و برای
اینکه مباد اعضا و جوارح و قواها از ضعف کرب و داین نزدیکی را باین این امور مغفول است و دنیا است و بدست
و موجب شقاوت است اما اصل نشانه نزدیکی این مایه تحصیل سعادت ابدیست و هیچ معارف و عبادات
و علوم و کمال از حیثات و سعادات در این نزدیکی بهم میرسد و در نزدیکی برای تحصیل این امور خواستن
و از خدا طلب نمودن مطلوب چنانچه حضرت سید الشاهدین صلوات الله علیه و آله میفرماید که خداوند
مرا عید و ملامت که عین صرف طاعتش شود و هرگاه که عجز و طاعت شیطان شود و منافعت ان تمام بن و دی قبض روح
من کن پس از آنکه مستحق عذاب تن کردم و در دعاها طلب در نزدیکی است و منقولست ان حضرت فرمود
ان کونین هم سیدند که مخفی مذمت دنیا میکنند و فرمود که ان مذمت کنند دنیا که فریفته ان کرد و بدانند با ناری
اول خود را ایا و پیش از خود و بعد از ان مذمت میکنند دنیا میگویند که جرم ان کفار را بر حق ثابت کند و تو این چیز
اثبات خود را که تو را غافل گردانند انرا انرا خود و چه چنان فریب داده و حال انکه قریبهای پدر انرا و استحقاق
پرسید اثبات را بنمود و در خواب کاه وادان در نری خاک قرآ عبادت و فرمود و چه بسیار بهمان که متوجه
معالجه ان باشد و بدست خود بهمان را عیب انیا کردی و باین انیا شفا طلب میروی و طلب انرا پس از انیا
حاضر میگردی و استفاق و هم بانی تو هیچ دفعه با انیا نمید و چنانکه حیل کردی بطلب خود نرسیدی و چنانکه
سعی کردی انیا انرا چنانکه اجل رها نتوانی کرد پس دنیا تو را فریب داده است و حال انکه ان عمارت را مثل
برای حال تو گردانید و تو را انرا حال بر حال خود نگاه کردی و انرا دفعه تقدیر و چنانکه در حال و در حال خود بیند
کیر و عیب و در این خود را بیاد انرا عیب بدستی که دنیا باینکی خانه است برای کسی که بپایه آن کعبه کند

چون توبه بر خیزد میگوید خداوند او را بخواند و طاعت در وقت سبها و اول کتاب این را بخواند
 و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود است که حضرت علی بن ابی طالب فرمود که حق را بگو و راستی بگویم بگو
 شما بنیادید که ظاهر خود را بیک کنید که خوش ایند و با و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدت خود را بکن
 کنید و دلهای شما کثیف و پرچهره بپاشید اینها را بکنید و خیال که از خود خوب است از خود بدتر میکند و
 و نماز و سب و سوس و در میان خود نگاه میدارد ای بنده خدا دنیا مثل سبیل است که هر چه در راه است
 میدهد و بخود میدهد از آنکه ای کرم بخی سرانبل در مجالس علماء خود را در آن راهی اگر چه باید نرفت و راه را بد
 و خود را با آن مجلس بپاشد بدستی که حق تعالی نداده و میکشد از دلهای مردم را بنویسد و بنویسد و بنویسد
 مردم را با دلهای در دست طمع و لبند و عیال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متحول است و خوش حال
 بنده که نای که مردم اعتبار ایشان آن کنند و مردم را شانس و مردم را اول شانس و مردم را اول شانس
 و از آنرا و از آنجا این جماعت چنانچه میگویند که خوشم بر بخت ایشان و دفع هر چه میکشد تا یک کنند
 که مردم را شانس اندازد و برای ایشان میکشاید در هر جمعی را ایشان افسای اسرار خود نمیکشند و جفاکار
 و پاک کنند نیستند بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او متعجب کرد و بدین دنیا و اهل دنیا و اهل دنیا
 و قدرت او قاتل عزیز خود را دانست و هر چه از تارهای خداوندان نداند و نیاید و هر چه که بکار لغت او میاید
 متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را بطلالت ضایع نمیکشد پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظر حاصل و تحویل
 سعادت اخلاص است برای این طعام میخورد که آن عبادت الهی ضعیف نشود و او را قوت بندگی بهم رسد و اگر
 این معنی واقع نشود و او با و محض کله بندگی باشد و طعام او با و نیست عبادت میشود و این طعام هر روز
 میشود و قوت که از او حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود و هر خوب است برای این میکند که در هنگام عبادت حضور
 قلب داشته باشد و با و محض بفرموده الهی خود را بکشد و عقل او ضعیف نشود و او را بهایت الهی میرسد و برای این صورت
 که خود را از کثافت و نجاست پاکیزه کند تا وقت عبادت مطهر و مصفا باشد حضور و محض بندگی خدا و محض بندگی خدا
 استحقاق این مقام اول کتاب کثرت و در این مقام خباب مقدس بنویسند باین معنی است که فرموده اند و باید تو را در هر
 کاری بدی باشد و هیچ کار برای بدی نیست و بدی بکار نیاید و حق و خوب کرد و طعام خود را و آنچه حضرت فرمود و بدی که
 باید عظمت الهی را در خطه نمائی و خدا را در مقامها سهل یاد کنی که از بدی است که نشاید و بدی اعتباری و در هر مقام
 ذکر کنی به آنکه عرض حق یاد خدا یا توسل با و یا و اکثر تر کردی که در مقامها و در هر مقام و در هر مقام و در هر مقام
 که در صغیر کردی او را باید که بخدا متوسل باشی و از آنرا اسعادت جوینی و جمیع طاعت خود را از خود بدی و بدی و بدی و بدی
 سؤال نمائید و این معنی عارف تعظیم است که خود را قوت و توانائی را خود را از بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
 محتاج خداوند خود را ندان و بدان که کوچک و بزرگ قدرت او یکست دارد و تفضل این معنی است که از آنرا الله تعالی این
 مذکور شود و بدی یا با بدی است که ملائکه قیام و من خیفه طاعت خود را و من هم حق بنفخ فی الصور الفتحه
 الذی یقوا و یجی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان

چون توبه بر خیزد میگوید خداوند او را بخواند و طاعت در وقت سبها و اول کتاب این را بخواند
 و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود است که حضرت علی بن ابی طالب فرمود که حق را بگو و راستی بگویم بگو
 شما بنیادید که ظاهر خود را بیک کنید که خوش ایند و با و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدت خود را بکن
 کنید و دلهای شما کثیف و پرچهره بپاشید اینها را بکنید و خیال که از خود خوب است از خود بدتر میکند و
 و نماز و سب و سوس و در میان خود نگاه میدارد ای بنده خدا دنیا مثل سبیل است که هر چه در راه است
 میدهد و بخود میدهد از آنکه ای کرم بخی سرانبل در مجالس علماء خود را در آن راهی اگر چه باید نرفت و راه را بد
 و خود را با آن مجلس بپاشد بدستی که حق تعالی نداده و میکشد از دلهای مردم را بنویسد و بنویسد و بنویسد
 مردم را با دلهای در دست طمع و لبند و عیال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متحول است و خوش حال
 بنده که نای که مردم اعتبار ایشان آن کنند و مردم را شانس و مردم را اول شانس و مردم را اول شانس
 و از آنرا و از آنجا این جماعت چنانچه میگویند که خوشم بر بخت ایشان و دفع هر چه میکشد تا یک کنند
 که مردم را شانس اندازد و برای ایشان میکشاید در هر جمعی را ایشان افسای اسرار خود نمیکشند و جفاکار
 و پاک کنند نیستند بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او متعجب کرد و بدین دنیا و اهل دنیا و اهل دنیا
 و قدرت او قاتل عزیز خود را دانست و هر چه از تارهای خداوندان نداند و نیاید و هر چه که بکار لغت او میاید
 متوجه آن کار نمیشود و عمر خود را بطلالت ضایع نمیکشد پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظر حاصل و تحویل
 سعادت اخلاص است برای این طعام میخورد که آن عبادت الهی ضعیف نشود و او را قوت بندگی بهم رسد و اگر
 این معنی واقع نشود و او با و محض کله بندگی باشد و طعام او با و نیست عبادت میشود و این طعام هر روز
 میشود و قوت که از او حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود و هر خوب است برای این میکند که در هنگام عبادت حضور
 قلب داشته باشد و با و محض بفرموده الهی خود را بکشد و عقل او ضعیف نشود و او را بهایت الهی میرسد و برای این صورت
 که خود را از کثافت و نجاست پاکیزه کند تا وقت عبادت مطهر و مصفا باشد حضور و محض بندگی خدا و محض بندگی خدا
 استحقاق این مقام اول کتاب کثرت و در این مقام خباب مقدس بنویسند باین معنی است که فرموده اند و باید تو را در هر
 کاری بدی باشد و هیچ کار برای بدی نیست و بدی بکار نیاید و حق و خوب کرد و طعام خود را و آنچه حضرت فرمود و بدی که
 باید عظمت الهی را در خطه نمائی و خدا را در مقامها سهل یاد کنی که از بدی است که نشاید و بدی اعتباری و در هر مقام
 ذکر کنی به آنکه عرض حق یاد خدا یا توسل با و یا و اکثر تر کردی که در مقامها و در هر مقام و در هر مقام و در هر مقام
 که در صغیر کردی او را باید که بخدا متوسل باشی و از آنرا اسعادت جوینی و جمیع طاعت خود را از خود بدی و بدی و بدی و بدی
 سؤال نمائید و این معنی عارف تعظیم است که خود را قوت و توانائی را خود را از بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی و بدی
 محتاج خداوند خود را ندان و بدان که کوچک و بزرگ قدرت او یکست دارد و تفضل این معنی است که از آنرا الله تعالی این
 مذکور شود و بدی یا با بدی است که ملائکه قیام و من خیفه طاعت خود را و من هم حق بنفخ فی الصور الفتحه
 الذی یقوا و یجی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان و یجلی عاصیان

و در این صفت که در اندر او است خود بدو بعد از حضرت صادق منقولست که او کسی موی
سفید در ریش هم رسیده حضرت ابراهیم بود چون دید گفت خداوند این چیست و می اندک این نرسد
و چون نرسید گفت خداوند از یاد او دان و در حدیث دیگر فرمود که هر یک یکی سفید در ریش او
هم رسیده و اسلام ان موی سفید نوری خواهد شد برای او و قیامت در فضیلت قرآن و عمل
است و بعضی از فضایل آیت و سوره است و این مثل است چند سوره
و فضیلت قرآن در حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هرگاه مکتوبی نوشته شود بر شاهنشاهی
مانند بارهای شب نارس بر باد بوقران بدستی که قرآن شفاعت کند بهت که شفاعت او را
قبول کنند و بار که عبادت نماید و تحت بر او تمام کند نقد نقیض نماید و هر که در راه سواي خود که اندر
بیت برسد و هر که در بیت سر اندازد و بآن عمل نماید او را سوره حم مجید را اندر راه نایست که
بهترین راه مواصلات میکند و گناهیست که در آن تفضل و بشارت جمع احکام است ان را طهارت و باطنی است
و ظاهر احکام الله است و باطنش علم نامتناهیست ظاهرش خوش اندیشه است و باطنش عین حق است آن را
نجم و اگر کسی بخندد که احکام الهی و لایزال و در آن نجم و دیگر مستند مردم را بران احکام مرست نه یعنی الله العظیم
علیه السلام که در قرآن و ان توحید است عجب قرآن را احصا نمی توان نمود غراب ان هرگز نمی شنود
و در آن چراغهای هدایت اخرویه است و انوار حکمت از آن ظاهر است راه ناست بنوی آمرزش کنایان که
که از ان باید اوصاف آمرزش را پس باید که هر کس دیده خود را در قرآن بخواند و او را دیده دل خود را بطول معارف
ان بخشیدن از هلاک نجات باید و از نور طهارت ضلالت خلاصی شود بدستی که نظر راه ناست پس بخواند و از افکار
کینه دور نشود و از انوار هدایت و نور که قرآن ادبیت و در ضلالت و پنهان کننده است در کوری جهالت
و دلت بر کنده است در نورش و نور در ظلمات و ظاهر کننده است در بدعتهاست و نگاه دارنده از جهالت است و در کمال
راه ناست و پنهان کننده فتنه است و دانسته است از دنیا که عزت و کمال این نادر قرآنست و می توان از ان عدول نمود
مکرمی آتش و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل کتاب خود را بر سویی نماند خوانده است راست گفت
که بعد از این خود و فایده شتمت بر احوال و اخبارش و اخبار گذشته ها و اخبار آینده ها و اخبار اسما و زمین اگر ان گفته
علی بن ابی طالب با خبر دهد آنچه در قرآن از اخبار غیب و علوم پنهانهاست خواهد که و باب دیده ستاره
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که از این کتاب را بر سر دهن و در هر خطی که در آن یک کلمه خدا
که در این کتاب او بخواند از اسما و زمین و دیگر عزت و اهل بیت حرمین برسد که باین آن حکم برسد که خواهد که و حق
اصا ایشان را چون خواهند و است در فضیلت حاصل قرآنست بنده بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که در این کتاب در قیامت حساب میکند و در است و بران نعمت و بران حسنت و دیوان
کنایان پس نعمت نام حسنت را فرمود و دیوان کنایان باقی مانده پس فرمود ام را طلبید که کنایان است حساب
کنند و دیوان نعمت و دیوان حسنت را بر یکدیگر در این حال قرآن بهترین صورتها باشد و در این آن مرد

منقولست که ای ابو زحره خداوند از زبان هر کس دیده است بنویس بر کتب که در قرآن
پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که هر یک یک سوره و هر یک یک کلمه موجب غضب الهی
گردد ای ابو زحره ترک کن سخنان زیادیه و لغو و کافیه ترا از سخن القدر که
بب ان کجاست خود بر کسی ای ابو زحره از برای دور و غ کفین ای کس این است
که هر کس نشود نقل کند ای ابو زحره از هر کس که بر لب لبوس ایشان و
در آن کردن از زبان سخن و فضیلت محکم است و ترک کن باطل سابقه که
و از حضرت فرموده اند که شنیده و نقل کردن دور و غ است ممکن است که مراد ان باشد
که هر کس نقل درست دور و غ است بلکه از نقل کنند باید که به قیاس نسبت دهند
چونکه پسند معتبر از حضرت ابراهیم منقولست که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید
از آنست جدید که کسی که بشنا حدیث کرده است که از حق باشد و اصل از شما
باشد و از باطل دور و غ باشد بکذب مشهور مشوب هر چند و فیکه قبلیش نیست و
دور و غ نیست اما کسی که با سخن نقل کرد دور و غ را آنرا غما در قوش
نمایند و فکر است که مراد ان باشد که مساجد که سخنی که نقل کنید معلوم کنید از
مردی که بر وزن ان است و نسبت نقل کنید که حرفی یا اصل شنید و نقل
کردن بمنزله دور و غ است در قیامت و شفاعت و در حدیث دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که ای ابو زحره از جمله جلال تعظیم حق سبحانه و تعالی است
که ای دشمن مسلمانی که ریش سفید شده شد و کرامی و دشمنی و در قرآن
که با حکم عمل نمایند و اگر دشمنی بدست عادل مبین این کلمات است
در حق شریع روشن میدارد و بران اکران سپهران مسلمانان است بر آن
که ای دشمن مسلمانان که لازم است خصوصاً سپهران ایشان چون
بیک سفیدش رحمت الهیست و حق تعالی از امرت میدارد و رحمت
او را بر این میگرداند و هر که در کتب و کلام
خدا صلی را در قیامت حساب میکند و در این کتاب
و چون بلفظ رسیده خدا و انوار روزی
بکند و چون بقتل

و در این صفت

روان باشد و گوید خداوند اسم قرآن داین بندگونی است که خود را بتبع می انداخت بنمادوت منی در روز نشی
 و این نیز بخواند چون از کعبه بخارج شد خداوند او را راضی کنی چنانکه در آخر کعبه
 پس خداوند نیز چنان فرماید که این بندگ من است راست را بکن پس بر کند خدای تعالی آن را از رخصت خوشنودی خود
 دوست چش را بر کند از رحمت خود و باو گوید که اینک است از این صفت قرآن بخوان و با لاروی
 از یک این بخواند و بگوید بالا رود و در حدیث و بگوید که حق تعالی خطاب فرماید که نیت و حلال خود سو کند
 که او در کراچی دارم که هر که تو را برای داشته و خواهم که تو را بخوار کرده و بنده من از حضرت رسول منقولست
 که فرمود که قرآن را بگوید بدین که قرآن در قیامت می آید بر خدای تعالی و بصورت جوان بسیار خوشی و رو میگوید
 منم آن قاری که سبب آن که را خوانی در شهرها و در هر روز از این سبب روز خود را تنه میبانی و سبب
 کز است تلاوت حجاب و دانت خشک نمی شود و آب دیده جاری نشد و امروز با تو هم هر جا که میروی و هر که
 بخاری کرد امروز بی نیت خود میرو و در هر جایی که نیت جمع تا جویم برای تو نیت را با تو را که بنده و در هر
 بنو کرامت الهی پس ناخجی مرا و بنده و بر کسی می گذارند و نامه امان از عذاب بدست راستی می دهند نامه محمد
 بودی در نیت را بدست چش می دهند و دو حلقه بر او می بختند و باو میگویند که قرآن را بخوان و با لارو و بعد
 و این بند بر چه بالا رود و در هر روزی را دو حلقه بر او می بختند و میگویند بایش که این برای آنست که بفرزید
 خود بنمیزد و این کردی و حضرت علی بن ابی طالب فرمود که هر که شبانه بخوان بدین نیت که حق تعالی اوست را
 یک نیت از طلا و یک نیت از نقره از هر یک سی سکه مشک خوشبو و بعضی خاک زعفران و بعضی سنگ
 در هر روز و این مقدار که اندیده و در حیاتش را بعد از ایت قرآن بلند کند پس کسی که قرآن خوانده باشد
 باو میگوید که بخوان و با لارو و هر کس در هر نیت و در هر نیت از او با لارو نیت مکر سحران و صدیقان و کار
 حضرت رسول منقولست که اشراف بزرگان امت می حاملان خوانند و جمع که در شب عبادت می کنند
 و در حدیث و بگوید که حاملان قرآن بزرگان اهل نیت اند و فرمود که حق تعالی عذاب نیفوذ می دهد
 که قرآن را حفظ نماید و بنده من از حضرت منقولست که این قرآن در اعلا می در حیات نیت اند بعد از
 سحران بر ضعیف و غیر مشرب اید اید قرآن را و حق ایش را سید ملایند که ایش را از روح تعالی فرست
 رفیع نیت در میان صفات فار قرآن و اصناف ایش است بدانکه حامل قرآن را چه نیت
 اطلاق میکند و چند قسم باشد اول آنکه لفظ قرآن را در نیت بیاگیرد و این اول مراتب حاملان قرآن
 و در این مرتبه تفاسیر و تفسیرانی علم قرآن است بدانکه آداب و محاسن قرآن می باشد و نیز یاد حفظ
 که در هر دو خاطر داشتن سوره و آیات قرآن دوم دانستن معنی قرآن و در زمان سابق چنین بفر
 بوده است که قاریان قرآن تفهیم معانی آن برتری نموند و این مرتبه از دانستن لفظ بالا تر است و تفاسیر
 در این مرتبه نیز باقی و تفصیلات معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد پس عمل نمودن با احکام قرآن و متعلق شدن
 با خلاق که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد و نشان دادن از صفات که بر بزرگوار آنها دلالت دارد پس حامل

صفحه ۱۸۵

۱۸۶
 پس حامل تحقیق قرآن کیست که حامل الفاظ و معانی قرآن گردیده باشد و صفات حسنه خود را راسته باشد و بدانکه قرآن خوان
 احسان منور خداوند رحمت چنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که القرآن مایه الله فی
 قرآن نعت خداست و خوان کریمان جامع باشد و در هر روز نیت در آن میباشد و نیز در هر روز می دارد و الران خلوا
 نقایص می دارد و لهذا هیچکس نیست که از قرآن بهره مند نشد و بنده من از حضرت منقولست که لفظش برای دینی و اخروی و بر حق
 انکه هر کس بعد از آنکه که کافرش می سازد و ان کاتبی که می نویسد و کار فرما می کند و هر و غیر آن
 از جمله که در قرآن داخل باشد اگر از برای خدا کند بهره از دنیا و آخرت می برد و اگر از برای دنیا کند بهره از دنیا می برد
 و چون از تعلیم و تعلیم لفظش بهر ما عظیم دینی و اخروی و هر دو صاحبان هر علم از علوم نامشای هر روز قرآن
 است چنانکه عرفی از دوزخ نصاریف و استغفار نش استیلا طمی نماید و نوی از این تراکشی استیلا طمی
 نماید و معانی بیان از نکات عربیه اش فایده مند شود و اصحاب علم از بركات آیات که به اش
 بنمادوت کردن و درشتن تقییر بر بند و از باب مطالب دینی و اخروی با بیات و سوره ایش پناه میبرد و طلب
 خود را می یابد و یک راه ای از قرآن تا نیت غرض آیات و سوره است و از باب بکر و اصحاب عدد و
 ایش نامه بر قرآن پناه میبرد و از راه معانی هر سه جمع صاحبان علم مختلفه منتفع میشوند از منکم و یکم و فقیه
 و اصحاب ریاض و صاحبان علوم اخلاق و طبهان اصحاب اکبر و مشایخ و استادان و با و غیر ایشان
 از جماعه که از نظر قرآن بهره دارند و از هر بطنی از بطون قرآن جمع که فایده ایش می کنند اصحاب عرفان و
 از باب اقبال نواید و حکم معارف نامشای میسایند پس حامل کامل قرآن محمد که جمع بهر ما قرآن را بر وجه
 کمال داشته باشد و ایش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است کرام او صلوات الله علیه اجمعین اید
 زیرا که معلوم است که با حایت متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایش است و قرآن نام کمال نزد ایش است
 و علوم قرآن در میان است هم باتفاق بنحوت ابرار المؤمنین هم منبروت و اینها از احادیث متواتره و از روای
 کوفه قرآن را بغیر از ایش نمی دانند کسی و علم ماکان و مایکون ناز و قیامت و جمع سرائع و احکام در قرآن است
 و علم در قرآن ایش از خود است و قرآن را حق بطنی بر او افتاد و بطنی است و علم مع ایش بطنی و در قرآن است
 و چنین علم نمودن سبب احکام و سرائع قرآن مخصوص ایش است چون از جمیع خلا نامعصومند و جمیع کلمات بشری
 منصف اند و اینها اکثر قرآن در مدح ایش و در نیت خالقان ایش است چنانکه وار شده است
 که نیت قرآن در شایان است و نیت ان در مذمت و دشمنان ما است و نیت دیگر از این و احکام و این
 منصف ظاهر است که مدح هر صفت کمالی در قرآن واقع است بعد از ان صاحب صفت بر حق کرد و صاحب
 ان صفت بر وجه کمالی ایش است و مذمت هر صفت نقص که وار شده است نیت صاحبان ان صفت
 بر هر که که دشمنان ایش اند چون قرآن شخصیت قیام نبات بلکه عرضیت که در حال مختلفه می دارد
 چنانکه هر کس در علم واجب الوجود بوده و از اینجای که ظاهر گردیده و از اینجای که روح حضرت جبرئیل منقلی گردیده و از جانب
 خدا بلایا و اسطوره و اسطوره حمل در نفس مقدس بر ظاهر گردیده و از اینجای که قبول در جبار و مومنان در آمده و در صورتی

دیدست که او را برده و خود خواهد کرد بی حقیقت می فرستد و می خواند و می گوید که او را از سر بردن رفتن و از دردم بکشد نه در
 او که اندک عری خود پس بداند و او را شکر خود و جیتی نمود و این را را اختیار کرد تا که در بر سر ببرد او آمد گفت پس در آن که بر من
 کرد که ما به حقیقت میدانم و برستم خود را از اختلاف احوال خود و میدانم که پوسته بر این غلام باشد و نو بزرگ این غلام بیدار
 غلامی ماند و زور باشد که او را کار ترا از من می خرد و نه این که او را تو می بینی که او را و زوال نیست را از من می خرد و از
 این امر بر تو پوشیده و نیست و اگر کسی که او را از سر بردن رفتن و می گوید که او را از این غلام بیدار
 که دارم پس بدان که نفسی بهتر است از شوقی بهتر که جان می داد و عاید شده بود که به هر چه می توانم در دلم
 می بود چه منتفع نشود و به هیچ امر و در گفت نمی رود و او را از زمان خلد ضرر و بگو که در در بر من رفتن می چه معصده داشته
 تا من از آن اختیار نمایم و در زمانه بر همه چیز اختیار نمایم پس چند باره از پس این سخن استماع نمود و است که او از
 حقیقت احوال آگاه گشته است و جس و منع او موجب زیاده و حری و خواهی او بر خاطر می رود پادشاه گفت که ای پسر
 مطلب من از منع کردن تو اینست که او را بی خبری و در هر که طبع تو باشد بنظر در نیاید و نه بینی که چه ضرر است که موافق طبع
 در باشد و نه بینی که هر چه را که باعث برود و خوشی تو باشد در گاه خواهی تو در غیر اینست من هیچ ضرر را بر تو اختیار نمی کنم
 پس امر کرد که از پس سر او بکشند تا که به است زینت و در او گردانند از راه او را امر کرد که خوشی و مفرح باشد و در تمام راه
 بر او اسباب و عواید را از دلف و شادمانی مهیا کند پس چنین کردند و او سواری و بعد از آن بسیار سواری
 روزی که کلان از او خفا شد و بر او سواری نمود و او سواری شد و در وی را از کدبان و دید که یکی از آنها درم کرده بودند و
 در یکی از رزده بود و آب زمینی رفته بود و منظر بسیار فتح و بهیج کرده بود و دیگر از آنها کدیده بود و کدیده دست گرفته
 بر او هر دو چون پادشاه ایشان را دید بر خود از به و از این است که شوال نمود گفتند ای صاحب ام در روز و در اندرون
 دارد که اینجا است و در او ظاهر کرده و آن دیگر را آتی بیدار او رسیده است و نورش بر طرف شده است پس رسید
 که آبا اینجاست که در علمها در میان مردم بسیار است گفتند ای گفت ای که است که از این جانا امین شد گفتند که نه پس
 در آن روز مخزون دهم گین و گریان جانانه باز آمد بزرگی خود و پادشاهی بر وی در نظر او بسیار سهل شده بود و چند روز در این
 خیال و اندیشه بود بعد از چند روز دیگر سواری در آن راه هر دو بر سر آمدند و خود که از بر سر خفته بود و بهائش میفرموده
 و بهائش میفهمند و در نگاهش سپا شده بود و پوسه ها بر پیش در آه کشیده شده بود و کاملاً از او گناه بر می داشت
 از خوف بر او بسیار می خفت و از هر دو رسیده گفتند ای است هر است گفت و چند بار او را میخواست بر سر
 گفتند در حدیث می آید آن گفت بعد از آن هر دو بهیج می کشند حرکت گفت پس لا در آنچه از عمر خواهد بر او است
 گفتند نه بلکه در اندک از عمر می رسد که من می پس پادشاه گفت که ماه سرور است و در روز ده ماه است
 و انقضای عمر صد سال است پس چه زود تمام کنند و در ماه را چه زود با خبر می باشد ماه سر است و چه بهیج تمام کردند
 سال عمر را پس جانانه باز گردید و این سخن را باز می گفت و در تمام خواب نگر و او دل دیده بهیج و عقل میفهمی
 و است که فکر او را که مرغان از انفا می فرستد و از او بر سر نگر و پس پادشاه گفت و اندوه در روز غایت دل
 بر ترک دنیا و خواستهای دنیا گذاشت و بان صاحبان خود را امر کرد و هر خود را از او میخواست و بکن هر که

[illegible]

نواب ان نیرت و صلابت خودم سوخته که بری نشانه که در حق جانی خواجه را غدا بکند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
 سوخته نیت مندرج در خود است که جانی را در جوار رحمت خود جاند و سبیل برسد که جانی صحت فرمود که کسی که از مومنی
 ذخیره نماید در حق را یا منع نماید از آن امور دنیا را و یا بکفایت که پناه برم کند از غضب او حضرت فرمود که حق تعالی کند
 خورده است که سبب ظاهر در پشت خاکن کند و کسی که بر خداوند کند و کسی خدا را قبول نماید یا کسی که حق را در دین یا کسی
 که حق مومنی را صحت نماید را و کسی که از زیاده مال خود بدهد و فرمود که از جان و روح خود بدهد و خود را بکند برادر مومنی
 خود یعنی ملاطفت عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیاید و در شیطانی و در لطف او شریک شده بوده است و در حدیث دیگر
 فرمود که هر که منع نماید از مومنی چیزی که حق است یا بکند از آن چیزی که از جانب خود یا بر خود بگوید حق تعالی او را
 در جوی بخشد یا در مایه سیاه و دشمنان از حق و دستاورد کردن سبب پس گویند که این جانی است که با خدا و رسول جنت کرده
 بعد از آن فرماید که هر که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که منع نماید صاحب جانی را و قادر بر قضا که حاجت
 او باشد مثل کسی که حق را بر او لازم شود پس بگوید که حق را در جوی بخشد یا در مایه سیاه و دشمنان از حق و دستاورد کردن سبب پس گویند که این جانی است که با خدا و رسول جنت کرده
 در میان مذمت تحقیر و ادبای مومنان در اندان ایشان از ده گاه خود و دستاورد کردن سبب پس گویند که این جانی است که با خدا و رسول جنت کرده

و است نمودن و زدن و سبب از آن غلام است سبب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که میان او و مومنی جانی
 باشد که مانع از دخول او در حق تعالی میان او و مومنی نقصان در جوار رحمت خود نماید که از جوار رحمت خود بگوید سبب و سبب
 میر از حضرت امام رضا منقول است که در زمان نبی اسرائیل چهار نفر بودند از مسلمانان سه نفر از ایشان در خانه بودند و سبب
 داشتند و آن مومنی دیگر در خانه آمده و در گرفت غلامی بر سبب که مومنی است گفت در خانه نیت ان مومنی برکت
 غلام چون نزد مومنی خود آمد از او پرسید که کی بود که در میر و گفت فلان مومنی بود که در خانه نیت ان مومنی است
 و هر که در برکتش مومنی غلام خود را ملاقاتی بخورد ان کار و هیچکس از ان سه نفر از ده گاه نشد از برکتش ان مومنی و منقول کنی
 خود نشد چون روز برکتش با اهل ان مومنی باز در خانه ان مومنی آمد و دید که ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی
 سلام که گفت غلامی که گفت غلامی و غلامی از او گویند که از برکتش نشد که ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی
 راه ناکاه ابری بر بالای سران ان مومنی که ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی
 ابریش ان مومنی که ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی در ان مومنی
 زمان و حیران و متعجب و سبب ان واقعه را دانست پس برکت و نیت حضرت بر شمع آمد و قصه انفل کرد و بوش گفت
 که خدا بر این ان غضب کرد بعد از انکه از ان راضی بود سبب کاری نسبت بخوردند و اعدای ان را نقل فرمود ان مومنی که گفت
 که ان مومنی را احضار کردم و از ان ان غصه نمودم بر شمع فرمود که اگر غصه تو پیش از ان مومنی بود و ان مومنی را نیت
 نفع نکرد و شت بعد از ان نفعی بدید و سبب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود که هر که منع نماید
 زیارت او یا جانی بگوید او را نشد و او در خانه باشد حضرت نمید که او داخل خانه شود و برای او بر دل نیاید بهرسته در
 لغت خدا باشد تا ان مومنی را ملاقات نماید و سبب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که نظر نماید بر مومنی
 که او را ترساند خدا او را ترساند و در روزی که پناهی سایه و سایه رحمت او نباشد سبب از حضرت صادق علیه السلام منقول است

برون آمد

که هر که ترساند مومنی را بسلطنت خود جانی ای که مومنی با برساند جانی او در آتش جنت است و اگر ترساند و مومنی را برساند
 در جنت با فرعون و الی ادبش و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید بر مومنی بنصف کله در قیامت چون در آید حق تعالی
 در میان او و مومنی نشسته که نا امید است از رحمت من سبب مبره منقول است که حق تعالی بنظر نماید که هر که بنده مومنی را اولیل
 کرد انداخت که بر ما علانیه با من محاربه کرده است و سبب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در جنت که ان را
 صعدا گویند و در صعدا اودی است که ان را سفر نمایند و در سفر جانی است که ان را هب هب گویند و در وقت که در
 از و در ان مومنی که ان مومنی را برانید و در ان جانت منازل چهاران و سبب از حضرت ابراهیم علیه السلام
 منقول است که حلال نیت مسلمان را که مومنی را برساند و سبب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که دست بر مومنی زند
 که او را ذلیل کرد یا باطل کند یا بر وی از نیت یا جانی نسبت با و واقع شود که ان است از او دانسته باشد ملایکه او را لغت کنند
 تا او را رها کرد و توبه و استغفار کند پس برینا که بکند در اندای احدی از خلقی شد که او مومنی باشد و ندانند و برینا
 با و که بر تانی و نیت کردن از جویهای شیطانی است و هم جز از خدا محبوب تر از جوی و نیت و انی و از حضرت رسول
 منقول است که هر که بر مسلمانان یا بر مومنی که از حق تعالی استخوانهای او را در قیامت از هم باشد و انی را بر مسلمانان و او را غل کرده
 با انی جنت بر د و هر که ترساند مومنی را یا حاکم طایفه است که در خدا ان ناز باشد و در قیامت ماری که در کوهش خفا
 ندرج باشد و در جنت را و مسلمان باشد و کسی که سعی نماید در جنت مومنی بسوی طایفه و بعد از انکه بگوید و با و مومنی رسد حق تعالی
 انی را ضبط نماید و اگر مومنی یا جوی با و برسد خدا او را در طبقه مال جاد و سبب از حضرت ابراهیم علیه السلام
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که بر مومنی بر عت و اصلاح حال ایشان نماید و با و انی در
 میان ایشان عمل نماید فرمود که چهارم شیطانی و قابل و فرعون خواهد بود از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی که مومنی را
 بکشد یا جانی در وقت مردن با و مومنی که اگر خواهی نفرانی بر او خواهی جوی بر د سبب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
 که انی کار ترس مردم از خدا اکت که کسی را با حق زند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که انی را فب ندید جانی که دست بخون مسلمان
 کشد بدین کسی که او را کشد است که غیر ان انی جنت از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر مومنی در جنت خود دست با و مومنی که
 مرتکب خون جانی شود و کسی که خدا مومنی بکشد توفیق تو به نیاید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که نفس در قیامت خاند او را
 با حق تعالی با حق تعالی از خون پس او که بید کرد و ان مومنی کسی یا بکشد ان مومنی در خون کسی کشد ان مومنی در خون کسی کشد ان مومنی
 بید یا کردی و ان مومنی شربت کرد و باعث کتن او شد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که داخل جنت
 نباشد کسی که خون بر او یا شرب کرد و یا جانی جانی کند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر مومنی در ان حکم فرماید
 در قیامت خون مسلمان است پس او را در دهر ادم را حاضر میکنند و در میان ان حکم کنند و بگوید که خون کرده باشد و دیگر در میان
 مردم دیگر حکم میکنند و گفته شده فانی خود را مرده و خونش بر روی او میریزد و مومنی که ان را کشد بر او ابا ترسان کرد و در حدیث دیگر
 فرمود که حق تعالی او را جوی فرمود که جنت مومنی که هر که بگوید بنی اسرائیل که زینهار اجتناب نماید از مومنی که هر که یک کسی را در دنیا
 میکشد من در جنت او را در مرتبه میکشم مثل ان کشتن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که مومنی را بکشد یا جانی خدا
 جمع کند ان گفته شده را بر کشنده انی نبیند و گفته شده از انکه ان مومنی را بکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که جانی خدا در

ل

م

ف

منقول است

وایشان را خطه کردند و برایشان رحم کردند بسبب طایفه ای که ایشان بان ملائکه گردیده اند و دل باغبارت فانی شده و عزت
از اهل الایبانی می کردند و از اطوار ایشان چیزی جدا افتاده و نزدیکی بان غالب می شدند که بر نفس و عبادت با او افتاد و شهادت نفس می کردند
ای نیز بدانکه این دو ای که مذکور شد با وجه دیگر که در کتب طوطی کلام است کاست که غرض و لغت ادبیت و اکثر
اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود از حجت و جاه و عزت و اعتبار و مال منصب باین صورتها در نظر
آورده اند و او را غریب میدید و گمان میکرد که در برای خداست اما شکافید می نمود که غرضش محض دنیا بود
و در این قسم امور هوای نفسانی با غرض حق صیغه ای مشتبه می نمود پس بزودی غریب نفسانی و شیطان را با خود می خورد
و خود را از سر می چین و هلاکت می دید و در این راه و هلاکت و جمع المؤمنین الی الملائک المتقین یا با تالای العبد
بود اذن الله بعد اما سنی خلقه ای بود بر سر آمدی از خدا و می نمود و او را که خلقی بدست بدانکه خلقی حقیقی
گردد که بلکه نفسی عالی او شده باشند و اخلاق حسنه ترویج نماید از اهل احسن و این خلقهای بنده و خدا برتر است
از اهل ای بدب باشند که صاحب خلق بدی عبادت بسیار کند و صاحب خلق تنگی ان عبادت را نکند و در وجه او نور خدا بر او
بر اهل اخلاق اغراضی باشد چون عالی نفسی و بزرگواری از ان منفعت می شود و بر اهل که باعث آنها است نفسی باشد
و اغراضی نیست و زود مندی می شود و خلق فطری می باشد که حق تعالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد و گشتی
می شود و کسی نیز باشد و ان بکثرت عبادت بر اهل اخلاق حاصل می شود و مثل آنکه سخاوت از مردم فطرت است که چنین خلق شده اند
و بعضی است که در طبع ان بکثرت عبادت از اهل ان در لایه ای می شود که مکرر زود را در و بجان کردن و بر نفس خود
نزد آورد و بخاطر نواب و عقاب و فکر و حسن و احسان نمودن و قیام و بکلی در زید و چندی بیشتر صدای نفسی ان تر شود و مانند
عالی نفسی الطبع باطل می شود و سنجی و تامل است و خود را بر اهل سبطان بر کمال و در و نه عالی ان می شود و این
در بر اخلاق حسنه ان کسی صاحب خلق حسن شده است کما شایسته است اما ان کسی که بکثرت بر خود مکرر کرد و امیر را چون
بدر و در است از این جهت نواب ملک که زیاد باشد و خلق حسن کرد و عبادت و در و نه است کما می خلق
صفت حسنه که بلکه نفسی اطلاق کردند و این سنی و بدانکه بد خلق بدترین صفت است و پخته خود و اگر خلق از دور
از اند و نفسی خلق بدترین صفت حسنه است و هیچ معاصی بر او نماند و از اهل ایمان است چنانکه بنده برتر از حضرت
انکه با تالیله اسلام منقول است که از مؤمنان کسی انانی کامل تر است که خلقی بیکو است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که در روز قیامت در میان خلقی تیر از خلقی نیست و از حضرت صادق منقول است که هر عملی که حق تعالی مجرب
نیز است از این که مردم را زود اگر بگوئی خلق خود و در حدیث دیگر فرمود که خلقی بیکو ای را می رسد بدیده کسی روزی با بر زده باشد
و شبها عبادت برود و کار استاده باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خلقی بیکو گمان را می کند و چنانکه از ان
چیزی را که زود فرموده بیکو که بکلی بیک با مردم معاشرت نمودن خانه را اما ان و مکرر کند و عبادت را در مکرر کند و از حضرت رسول
منقول است که بیشتر چیزی که امت می سبب ان داخل است می شود و بیکو کاری از نجات الهی و خلقی بیکو است و در حدیث دیگر فرمود
که در خلقی خطیبه است از جانب حق تعالی که بکلی خود را می نماید و بعضی از ان بکلی و طبع است و بعضی است
که آدمی برینست و غم خود را بران می دارد و او را می رسد که گدای بیک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سنجیده ای خلق کرده اند

در بعضی

و غیر ان تمرین کرد و صاحب نیست غم می کند بسبب طاعت خدا و خود را بیکو برینگی خلق می دارد و این بهتر است و شایسته تر است
بر و است و بیکو فرمود که حق تعالی بنده را بکین خلقی نواب می دهد بسبب انکه کاست می نماید و بنده برتر از علایین کما می شود
که چون با مردم خلطه نماید اگر توفیق چنین کنی که بیکو خلقی لایق دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاد باشد
و احسان او بنده برستی که بنده در عبادت تقوی دارد و خلقی بیکو دارد و خدا او را بکین خلقی بیکو برتر است و در هر طاعتی برینست
که روزی با زود می رسد و شبها عبادت اجابت کند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول را در مسجدی که بنده بیکو برتر است
از انصار آمد و در آنجا حضرت را گفت حضرت برخواستند تا بنده برتر است چنانکه کردند و بار چهارم که با ان حضرت
برخواستند که ان که را برتر است حضرت جدا کردند و روانه شدند و به ان که ان را علامت کردند که چرا انقدر از ان که را می خرد
و چهارم که گشتی گفت در خانه بهاری داشتیم و مردم ان خانه را فرستادند که باره خانه را ان حضرت برای شفا بیکو و شفا
که حضرت را تکلیف می نمود و حضرت بیکو و در آن فرمود که مردم و روان شدند و با سینه بسیار از حضرت صادق
منقول است که بدی خلق فاسد می کنند ایمان و اهل اخلاق را چنانکه هر که عمل را ضایع می کند و فرمود که کسی که خلقی بدست
خود را بیکو است و عذاب دارد و بنده برتر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که تو به صاحب خلقی می شود
نیز ان که اگر بیکو نباشد بیکو ای از ان بدتر از ان می شود و در حدیث دیگر فرمود که کوفی عمار و زود و سلام و سلامت صاحب
خلق بیکو است و کافر و درشت و غلیظ و بد خلقی و بیکو است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی دینی
اسلام کول برای شما و سیدان بنده است این بیکو صاحب نیست باید با ان سنی و حسن خلقی و در حدیث دیگر
از ان حضرت بر سریند که هر که است از زود خلقی بیکو فرمود که بیکو خود را از ان کسی که کسی از پهلوانان را نکند و سخت را بیکو کنی و چون
برادران تو می خود بیکو بیکو بیکو و خلقی عالی با این ملاقات و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چرا ان
از جانب هر دو کار عالمیان نزد من آمد و گفت یا محمد بر تو باد کسی خلقی که خرد و دنیا و اخوت بکلی است و فرمود که سپهری شما
بن در قیامت کیمیت که خلقی بیکو باشد و با اهل بی تو بیکو نماید و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود که شما
نی تو ایند که مردم را با مال خود فرایید بیکو بیکو روی و بیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر فرموده بیکو که خلقی خود را بیکو کنی
نا خدا حساب را بیکو کند و بنده برتر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون خرفوت سعیدی معاذ انصار را بیکو است
رسول رسیند حضرت با اصحاب بیکو ای حاضر شدند و در مقام غسل ایستادند و نزد او تا او را غسل تمام شد و چون چنانچه
او را بر داشتند حضرت بی کفشی و در اطراف اصحاب بهیبت از بی چنانچه او روان شدند و کاهای جانب راست تا بورت
می کردند و کاهای جانب چپ او چون نزد فری که انشد حضرت داخل فری شدند و بدست مبارک خود او را در کف گذاشتند و پشت
برو کردند و بیکو خنجرها را می رسد و کردند و چون پروان انداخته خاک بر فری ریخته فرمودند که من میدانم که بدن سعد خراشیده
اما حق تعالی رحمت می دارد که بنده که کاری کند که گدای که در مقامی که حضرت فری را می درم کردند و معاذ سعد گفت ای سعد
که را با بدینست از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خراشیده ای و خرم مکن بر پدر کار خود بدستی که سعد در فری را رسید
چون حضرت بر گشتند همی بر سریند که با رسول در خانه ای بی در او کفشی رفتی فرمود که ملایک را بیکم که در خانه او صاحب فری اند
و بی در او کفشی اند من بیکو ناسی ملایکه که گدای که انشد که کاهای جانب راست کاهای جانب چپ را می کفشی فرمود که دستم با دست چپ

سلام و

رسند و از جمله فواید بسیار است که با یکدیگر می بینند و می شنوند و مسکون را بنده می بیند یکی یکی
 کوفه در نماز برکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز می شوند و نماز با جماعت او انوار از پیشانی هر کس که حضرت سید المرسلین صلی الله
 علیه و آله است برای فوایدی عبادت رتب می شود و قبول از دست نیز از او است که اگر کسی نماز را با او بکند یا با او
 حاجتش بجهول انقدر زیاد است که با جماعت نماز و این برکت است که در باب باران اینست که هر کس که با یکدیگر بکند یا با او
 عمل یکی از اینست که بنده عمل او را قبول کند و بر آن را عزم ببرد و اندک ایضا بخندد آدمی در نمازی یا کار کردنی که در آن روز چشم
 و زبان و اعضا و جوارح ابتلا در روز و از هر یک کاری می کند که از عصب و کلفت آن کامل من جمیع الوجوه نیاید پس هر قدر یکی
 جمیع می شود و عملی که در روز و در یک وقت دارد و یکی خصوص وقت دارد و جمیع بی بضاعت چون همه با هم در عبادت
 شرکت می کنند و عملی که در روز و در یک وقت دارد و یکی خصوص وقت دارد و جمیع بی بضاعت چون همه با هم در عبادت
 و ایضا بنویسد در این خصوص است که این شرکت در عبادت کالات از یکدیگر می شود و دلها را می با یکدیگر را می هم رسد
 چنانچه بنویسد معلوم است که اگر کسی صاحب وقت در میان جماعت که با یکدیگر نماز کنند و همه که همه باریقت با او و یک غایب و بکالت
 که این شرکت صرف سبب را سازند و بر برایش طاعت و شکر بای اول عهد کنند که برایش آن مسطر شوند چنانچه در آورده است که
 رخصه در میان صغیرها مکنند و بکسر طاعت را می کنند ایضا و در وقت که بعد از رخصه و تنها مایند که اگر کسی سفر از آن حکم جدا نموده
 مرغز و فواید نماز جماعت بی نهایت است و بزرگتر از آنکه بی طول کشد و در کتاب بزرگتر در فضیلت جماعت و تعقیب آنست
 بی نام بنویسد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که حقوق امت من و زرع من مانند صغیرهای ملک است و آسمان
 و یک رکعت نماز جماعت با یکدیگر چهار رکعت بر است که هر رکعتی ترویض تعالی خلق اولین و آخرین را برای حب
 جمیع نماید هر قدر هم بوی جماعت کند نشسته باشد و صغیرها را می قیامت را بر آسان گرداند و او را به برکت رساند و در حدیث دیگر که
 نماز جماعت با یکدیگر بنشینند و تعقیب و شغل در آن ایستاده تا آفتاب طلوع شود حق تعالی در جنت الفردوس خندان در بر او
 کرامت فرماید که از هر در در نماز و رخصه و در امت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 پنجاه درجه با او کرامت فرماید که از هر در در نماز و رخصه و در امت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 نقره خندان اسب را از او داده باشد از بندها و کسی که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 که کالات نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 کامل حق تعالی و شهادت سید عالم بر روشن می شود و از نظر کشیدن نماز بعد از او هر که از نماز خانه خود با وضو
 بدون ایستادن در سجده با جماعت او کرامت نماید و بنشیند و انتظار نماند و بکشد و ملائکه از برای او دعا کنند خدا او را پادشاه و خدا
 و خدا او را هم کن و در رخت فرست و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 بنابر رعایت اعتدال نماید نماز بنویس و حق تعالی آن بی آورد حق تعالی مثل جماعت با وضو فرماید بی آنکه از این خبر که می شود
 و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 گویند و اگر این عمل بنشیند و هر قدر حق تعالی از صفات او ملک با او مکرر کند که در نماز عبادت کنند و در تنهایی فرموده است و بنشیند

از برای او

و در برای او استغفار نمایند از فرشتی می شود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که هر چه است که باعث رفع درجات می شود
 کامل حق و حضور هموای سر و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهت نماز جماعت و بنشیند نماز حضرت خدا
 منقول است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود و فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود و فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود و فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود
 مؤمن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود و فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود و فرمود که هر که نماز جماعت حاضر نشود
 فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که اذان جماعت را بشنود و در سجده بی عذر از سجده درود او منقطع می گردد و اگر کسی
 داشته باشد و بنشیند نماز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و است که هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 قبول کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که جماعت را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 بهمان خدا را شکر است و بنشیند نماز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و است که هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 کرامی دارد و آنچه طلبه عطا فرماید و هر که در طلب نماید در مابین طلوع آفتاب که آن تا غروب در روزی زیاده از سه رکعت است بر آن شرکت
 و بنشیند نماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی ایضا فرماید که ای فرزند آدم یا کس که بعد از نماز پنج رکعت و بعد از نماز عصر
 یک ساعت تمام به نماز نوازشات کند و جماعت نماز را بر آورد و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 ناخواب بر آید حق تعالی او را از آتش جهنم مبرا گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 و بنشیند نماز حضرت صادق علیه السلام من قول است که حق تعالی نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت بدویدن اسب فریب ندهد و هر که نماز را با جماعت بجا آورد و حق تعالی در جنت
 اذان بعد از نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که تعقیب فرماید بعد از نماز پنج رکعت و نماز عصر نماز جماعت زیاده از سه رکعت است و از
 حضرت رسول منقول است که آدمی بعد از نماز الله یک دعا بنویسد و بعد از آن دعا بیست و یک بار دعا کند و در فضیلت تعقیب است مخصوص حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت صلوات الله علیهم چهار بار و در آورده است باید که آنها را بخوانند و بر آنها دعا کند و کسی که آنها را خواند
 قرآن خواند و روزی که خواند ثواب تعقیب دارد و هر کس که در اذان جماعت و مطالب نماز را بخواند بعد از نماز یا با اذان کن بالعل
 بالیقوی استداها ما بالعل فانه لا یقبل علی التقوی و کیف یقبل علی تقیل فیلعل الله عز وجل انما یقبل الله
 من المتقین یا باذنه لا یكون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشده من محاسبته الشریک شریکه یحسب
 من این اکتب المال لم یبال الله عز وجل من این اذخله النار یا باذنه من سق ان یوکن اکرم الناس
 فلیقل الله عز وجل یا باذنه ان احکم الی الله عز وجل الذکر ذکرا له و اکرمکم عند الله عز وجل انما کم
 احکم من عند الله اشده کم له خوفا یا باذنه ان المتقین الذین یبتغون الله عز وجل من النعمان الله
 لا یتقونه خوفا من الدخول فی النعمان یا باذنه من اطاع الله عز وجل فقد ذکره الله وان قلت
 صلوة و صیامه و تلاوته للقران یا باذنه اصل المذین الویرع و و اسه الطاعة یا باذنه کن دعا

ان کبر گفت که الکاهن الطاهر العظیض و در چشم خود نور خورشید را گفت که و العافین عن الناس گفت که خدا از تو غفرت که من
 عفو کردم بابت گفت که و العافین عن الناس گفت که خدا از تو غفرت که من
 کاسه شکست که در آن طعمای بود از زنی زکینش زده شد حضرت فرمود که برو که ترا از او دردم از برای خدا و بر دایت دیگر شخصان حضرت
 داشت نام و او عطا حضرت قصد او کرد حضرت فرمود که بکدام بدیش که آنچه از بدیهای ما رسیده است زیاده از آنست که بمانیت
 میدهند پس در میان شخصی کردند و فرمودند که ایانورا با جاتی هست آن مردی که در جلی شد حضرت فرمودند که ما به آن مردی که عطا کردند آن
 مرد را بآن شد و بر گشت و فرمود که که او را میدهم که تو زنده رسول خدای و بر دایت دیگر شخصان حضرت فرمودند که تو را عطا میداد
 حضرت و فرمود که ای حوالان عقیقه را که گشت و از تو بردارم و اگر آن عقیقه همان خرامان ماند من بدترم از آنکه تو میکوی و در ریت
 دیگر اید است که شخصان جناب را ناسر گفت حضرت ملققت او شدند آن ملعون گفت که بنور کرم حضرت فرمود که فرست
 از تو غفرت که میگردانم و بنده منم و گفت که حضرت علی بن الحسین علیه السلام عظام او را گرفته و داشتند که سر کار نوبت از برای آن حضرت
 بودند روزی بآن حضرت و اخذ فرمودند و دیدند که فراموشی بسیار در آن سر زده کرده است بیک ناز بانه بر او زدند
 و بعد از زدن نام شدند چون سخنان بر بلند عظام و ستانند چون فرمودند و دیدند آن حضرت جابر زدن مبارک دور کرده اند و باز یانه
 در پیش آن حضرت گذاشتند کمان کرد که حضرت اراده سیاست و غیبه آن و در او بسیار زدن شدند حضرت تا بانه در
 بر افتاد و بدست او دادند و فرمود که او را از زدن فرستی جدا کردند هر که کند از زدن و بدین بود و این تا بانه را بقضای آن عظام
 گفت که ای مولای من کمان من این بود که را و یک عقیقه خمر کرد و سختی خمر را نسبت بمن بجا آوردی باز حضرت مبالغه
 نمود او گفت که بانه می برم از چنین علی عظام که او را باز بزرگ فرمود چون عظام را فرستد فرمود که چون این نمی کنی نیکو از آن تا بانه
 فرمود از برای عظام که او را از زدن فرستد و چون عظام را فرستد فرمود که چون این نمی کنی نیکو از آن تا بانه
 چون از عظام عظام را دیدند گفتند که این علی کردی مضطرب مباش ترا از او دردم و تو فرستد و از روی شکست طعام را
 گفتند و بر آورده و بعد از آن مشغول دین طهارت شدند و در رایت دیگر شخصان حضرت فرمودند که ای شخصان حضرت
 که غیبت آن حضرت می کنند و ابداً ندانند و فرمودند که اگر راست می گویید خدا را بپای خود و او را دروغ می گویید خدا را بپای خود
 میفرستد حضرت که حضرت همانا در عظام خود را بی کاری فرستادند و بر گشت حضرت از عقیقه بیرون آمدند
 و دیدند که همانست بر بالای سر ایستاده و با زنی که در دست داشتند او را می بیند و ندانند که ای فلان و ای کس که ترا
 نیست که لب در زدن و در زدن خود و در زدن برای ما و از سبب آنست که در زدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتیم پس بدیدم که چرا اهل خانه متغیر است فرمود که من منع کردم که آن مرد و مردم خانه که بالای
 زدن و از خانه نروید دیدم که رنگی که زینت یکی نه فرزندان خمر که بر روی بانی بالا بردن آن پس را در و دوش در و چون مرا
 دید از زدن و طهارت از دستش افتاد و وقت شد و من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای زنی که از زدن متولی شد و متولی بآنکه حضرت
 همان حال و در زنه با فرموده بود که ترا از او دردم از برای خدا بر تو با کفایت و در رایت دیگر شخصان حضرت صلی الله علیه و آله
 در عقیقه نوبت نیست چون بپایان رسید همان زنی را یافت کمان کرد که در دیده اند و بر او اند حضرت صلی الله علیه و آله

تفت

دید که نماز کند حضرت را نشنخت حضرت گفت که ایها که مرا بر داشته حضرت فرمود که چند دم در میان آن بود گفت که هزار
 درم حضرت او را بخانه بردند و در آنجا بود از آن مرد چون بخانه برگشت همان از خود را یافت برگشت و گفت حضرت
 اند و بعد از آن روز را پس آورد حضرت فرمود که چندی که از دست ما دور رفت و دیگر بدست ما برگردد و بعد از آن آن مرد
 رسید که این مرد بزرگ را رحیمه اطوار گیسفت گفتند جعفر صادق است گفت که چندی که کاری مندا و دست و از حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام بکظم عظم و طعم مشهور افراق کردید و اجناس خاقب مکارم اخلاقش با مع فاضل و عام رسید و هر یک را باینکه
 موصوفین صلوات الله علیه که می می حاصل بقول خاص و عام بوده اند و دست و کمن و کلات ایثان مفرقند و
 و آب در بانا که اعدا شدند از عظمه و کف خیال ایثان بیرون نمر نماند امانت الله اگر اعدا صلیت دهد و ز غلط صلیت
 که گفتی در میان سر و سن ایثان نشسته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمایی که پسوایان تو که زنده و کشته
 در علم و باری و شکستی که می گویید بوده اند با حق چنانکه سوگو کرده اند تا بابت آن نمانی غای و با و خوت از سر بر کن و کول شیطانی
 نخوری ما تو که از مرت خود را نگاه می باید داشت و علم را خفیف نمی باید که و فلان عن صلیت و امانت
 فلان مومن موجب تقوی بر مانیست لغو با الله من و ساوسه و شرو و یا با ذوق آن سیرک آن نکون
 اقوی الناس فتوح ط الله فان سلك ان نکون اکرم الناس فان الله وان سلك ان نکون اغنی الناس
 و من یفک بانی بادی الله عز وجل و فی منک بانی بدیکر یا با بانه لوان الناس کلهم اخذوا بعد الا یفرغ
 و من یبقی الله یجعل له عذابا و یزفه من حیث لا یحسب و من یبقی الله یفعل به او الله بالغ امرنا یا یا
 قد یقول الله جل ثناؤه و عزتی و جلالی لا یؤتی شهیداً هویاً یفعل به هویاً الا یجعل عذاباً فی نفسه و هویاً
 فی اخفی و ضمنت السموات و الارض و نرفه و کفقت و علیه ضیعت و کنت له من و لا اله الا هو کلنا جلی
 ابوذر افرای که چون فوجی ازین مردم بنشی پس توکل کن بر خدا و اگر افرای که گاهی ازین مردم با شکی پس توکل بر خودی و هرگز از خدا و اگر
 غای که غنی زنی بیار زین بخت پس اعتماد بر آنکه از خداست و در دست قدرت اوست بیشتر دانسته باش از آنکه در دست است
 ای ابوذر اگر مردم با این اینه اندکند و قدر نمایند ایثان را که کافیت و در عظمه طهارت اید ایثان که هر که بزرگ از خدا بر تو زده ای
 البته درجه تقوی شود حق تعالی مغرور نماید برای او راه برودن شدنی و عاقله در کار می و در راه می از امور دنیا و اخرت او روزی و
 ادا از عبادی که کمان خاشته پس و بی خطره کند و هر که توکل کند بر خدا و کارهای خود باز گذارد پس خدا کافیت برای او و پس است از
 جهت تنفیت و کفایت ممانت او بدستی که حق تعالی امر را در دست خود را بر وجه کمال تنفیت برساند و از برای هر جزا نده
 مغرور و دست موافق حکمت و صلی برای او در حق تعالی میفرماید که عزت و جلال خود سوگند فرم که اختیار فرمایند بنده فواش فرموده را
 بفاشهای و موای نفی فی خودش مگر آنکه غنای او را در نفس او سر گذارم و نفس او را غنی و بی نیاز گردانم از خلق و جهان میکنم
 که مگر و اندیشه و معصیت او را برادر درم آورم و برای او هدیه مگر درم و سخی رت کنند و را بسوی او برسانم یا هر از برای او
 بعضی آنکه تجارت تا حوال باطل را می کرده و در غنای را اختیار کرده باینکه توکل تقوی یعنی و احصا است چنانکه از حضرت صادق
 مشغولت که سر طاعت خداست و را بر خودن از خدا از آنچه نینده خواهد یا که امانت داشته بانه زان و چون راضی شود البته
 آنچه خواست برای او بر خیزد و در حدیث دیگر فرمود که خدا شایسته ترین مردم کسیت که بقضای الکی را خیر نموده و در حدیث

و صاحب حسد باید که فکر نماید که چه نسبت به او چری که شده است و خداوندی که این نعمتها را با او داده است و در اینها خیر کم
 کند و باید که خیر او را در آن نبوده که با او داده است و اگر با او میداد از برای او و مالی بود و فکر کند که با این حسد درون و غم خوردن بر محسود او
 عزیز تر است و ضرر دنیا و عقبی بچندین برسد و باین تفکرات کند تا ترسش ببرد و با نفس معارضه و بی دل کند تا حق تعالی او را از این
 صفات در بره و بکسایت بخشد که صفت بد بکسایت عقل از این بدتر نیست چنانکه بسندای مکره اراکه الحود و حق صلوات الله علیه
 منقول است که حسد با نرا می خورد چنانکه می خورم طای خور دانش و بدست از حضرت رسول منقول است که حق تعالی خود بکسایت می
 که ای پسر عیال حسد مردم بر او بکسایت عطا کرده ام این را از فضل خود نظر کن ای پسر عیال و نفس خود را از اینها محفوظ بدار
 که کسی که حسد را در دوش می نویسد و غش کند و مفسده های ملت که هست کرده ام میان بدکاران خود که کسی چنین نباشد
 من از او خشم و از او زاریست و در حسد مغرور حدیث دیگر فرمود که ای پسر عیال حسد را در حدیث فرمود که علامت حسد است
 چون غایب شد عینت مرگند چون حاضر شد خلق میبکند چون بر صحنه میرسد شهادت می کند و در حدیث دیگر فرمود که هر چه حسد در ارج است
 نرساند تا با نذر لای دخل الخنة قتات قلت و ما القاتات قال التمام بالانذار صاحب النعمة لا یجوز
 من غلب الله عز وجل فی الاخوة ای ابوذر داخل برت نباشد و قات ابوذر گفت که کسیت قات فرمود که نام
 یعنی کسی که حسد را در دوش می نویسد که در میان این ان عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب خیر یعنی کسی که حسد را در دوش
 نمی باید از عداوت بگذارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بعضی از فرمودند که هر چه حسد در دوش
 بر بدترین است که حسد را با رسول الله فرمود که حسد را در دوش می نویسد که در میان مردم حسد را در دوش می نویسد و طلب
 می کند عیبها برای جانی که بر او حسد است و بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 در میان مردم نامی می کند و بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 و منافق که عداوت بر خوردن شراب و سخن جوی که حسد را در دوش می نویسد که با نذر لای دخل الخنة قتات
 در زیر عیال اگر گفت پروردگار این کسیت که حسد را در دوش می نویسد که با نذر لای دخل الخنة قتات
 و ما در دوش می نویسد که حسد را در دوش می نویسد که با نذر لای دخل الخنة قتات
 و اندر دوش می نویسد که حسد را در دوش می نویسد که با نذر لای دخل الخنة قتات
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 بود و می برسد که حسد را در دوش می نویسد که با نذر لای دخل الخنة قتات
 مسلمین فی الدنیا و فی الاخری فی النار از ابوذر که حدیث بود و در زبان نبی است ان صاحب زبان فله بدو
 در آن حسد هم که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 میان نامی در مقام عداوت است که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 حسد را در دوش می نویسد که با نذر لای دخل الخنة قتات

و کان بدین سبب که از او تیغ را در صورت عداوت و در حدیث دیگر فرمود منقول است که در برای کارهای را در خود را غفیری
 طلب کند پس اگر غفیری بنیاید با طبعی که بدی بانی و بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 بکشد در میان آن لغو قدم و بکسایت ثابت میباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 عیبهای جنسی از عیبهای مردم و بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 آنست که بکسایت را در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 رسول الله منقول است که هر چه حسد در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 ایشان بکشد که در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 رسول الله منقول است که هر چه حسد در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 نامی در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 در اوست سرزنش می نماید که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 جب تر باید حق ابوذر خیری که در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 خلاصت بر تو می که خواهد میگردد و بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 منقول است که هر چه حسد در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 بدون بدست خود را در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 صادق فرمود که هر چه حسد در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 زبان خود را مالک کسیت بنامی می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 محله و در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 منقول است که هر چه حسد در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 که هر چه حسد در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 در میان بدست حسد کسیت و اصل عینت بر آن ناس می رسد و بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 در زمین که اندر معصیت شیطان بود که با نفس حسد را در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 اهلش از آن که مان قلب را از نفس است و او در دنیا و آخرت با حق تعالی تعلقت معصیت و حسد است که در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 خواهد و از برای خود میباید که او را بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 محدود است و صاحب حسد چنانکه در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 و در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش
 و صاحب خلق بد و در دوش می نویسد که بدست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر چه حسد در دوش

10.

LA

[illegible]



